

ایرانیان در سپیده دم اسلام

محمد حسین رجیبی
عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع)
گروه علوم اسلامی

چکیده

در این مقاله چگونگی آشنایی ایرانیان با اسلام و برخوردشان در چند مقطع خاص با دین مبین را مورد بحث قرار می‌دهیم، و به بررسی دیدگاه‌های آنان در برابر حوادث سیاسی و اعتقادی صدر اسلام خواهیم پرداخت. در این گفتار فقط به قشرها و گروه‌های مختلف ایرانی توجه شده است و به افراد - هر چند با سوابق و درجات عالی معنوی - پرداخته نشده است*. البته سخن از چهره‌های شاخص و برجسته ایرانی مسلمان در صدر اسلام همچون "سلمان فارسی" که پیامبر او را "محمدی" خواند، و با "هرمزان" و "میثم تمار" و "قنبر" یاران فداکار و ایثارگر مولا امیرالمؤمنین (ع)، خود بحث مستقلی را می‌طلبد که زیننده مقام والای آنان باشد.

گروه‌های مختلف مردم ایران با عنایت به چگونگی آشنایی، منطقه، و عکس‌العمل آنها در برخورد با اسلام، نامهای مختلفی به خود گرفته‌اند که عبارتند از: ابناء الاحرار یا ابناء الفرس، حمراء یا حمراء ديلم، اسواران، و موالی، که به ترتیب هر یک از آنها را مورد بحث قرار می‌دهیم.

* به تازگی کتابی به نام "ایرانیان مسلمان در صدر اسلام" نوشته آقای محمدی اشتهاردی توسط سازمان تبلیغات اسلامی منتشر شده است. برخی از نکات این مقاله در آن کتاب آمده، اما نگرش ما متفاوت است چون آن کتاب عمدتاً به بررسی شخصیت صحابی بزرگ پیغمبر (ص) یعنی سلمان فارسی پرداخته است.

ابناء الاحرار (ابناء الفرس)

در زمان حکومت انوشیروان ساسانی یکی از بزرگان یمن به نام "سیف بن ذی یزن" برای اخراج نیروهای حبشه از کشورش، از شاه ساسانی کمک طلبید. انوشیروان گروهی از زندانیان* را به فرماندهی "وهرز" همراه با سیف از راه خلیج فارس و دریای عمان راهی یمن کرد. سپاه ایران موفق شد با شکست دادن "مسروق" پسر ابرهه، یمن را از سلطه حبشی‌ها آزاد کند. (۵۷۰ م) حکومت به "حمیریان" یمن رسید و سپاه ایران در آنجا ماندگار شد. پس از مرگ سیف بن ذی یزن، حکومت یمن به دست وهرز افتاد.

ایرانیان ساکن یمن را "ابناء الاحرار" نامیده‌اند. در علت این نامگذاری گفته شده به این علت آنان را ابناء می‌خواندند که پدران و مادران آنها هم‌نژاد نبودند. زیرا انوشیروان با سیف شرط کرده بود نیروهای ایرانی از عربهای یمنی زن بگیرند، ولی به آنها زن ندهند و از آن رو به آنان "احرار" - به معنی آزادگان یا شرفا - می‌گفتند که ایرانیان، دیگران را به بندگی و خدمتگزاری می‌گرفتند و خود به بندگی و خدمتگزاری دیگران در نمی‌آمدند. از هنگام ورود ایرانیان تا ظهور اسلام پنج ایرانی بر یمن حکم راندند!

اسلام آوردن ایرانیان مقیم یمن

پیغمبر اکرم (ص) در سال ششم هجرت پس از صلح "حدیبیه" سران کشورهای مجاور را به اسلام دعوت فرمود. خسرو پرویز از دعوت آن حضرت خشمگین شد و به "بازان" یا "بازام" فرمانروای خود در یمن نوشت که این مرد مدعی نبوت را دستگیر کند و نزد او بفرستد. باذان دو تن را برای اجرای فرمان خسرو فرستاد. آنها ابتدا به طائف رفتند و سراغ پیغمبر را گرفتند. مشرکان طائف گفتند او در مدینه است و چون از ماوریت آنها مطلع گشتند خوشحال شدند و به خود گفتند: اینک خسرو با محمد (ص) طرف شده است و او را از میان خواهد برد. ماموران باذان در مدینه به حضور پیغمبر (ص) رسیدند. حضرت به آنان فرمود: "بازگردید که خدای من، خیر داد پادشاه شما شب

* در برخی منابع آمده است که انوشیروان گروهی زندانی جانی و بدکار را به یمن فرستاد تا اگر از بین رفتند به سزای عمل خود رسیده باشند. در حالی که با توجه به سوابق بسیار نیک ایرانیان یمن، اگر زندانی بودن آنها جای سؤال نباشد، قطعاً زندانی سیاسی و مخالف سیاستهای طبقاتی شاهان ستمکار ساسانی بوده‌اند، و نه زندانی جنایتکار.

گذشته توسط فرزندش "شیرویه" کشته شد. به باذان هم بگویند اگر اسلام بیاورد، فرمانروایی یمن را به او خواهم داد. "فرستادگان بازگشتند و ماجرا را برای باذان تعریف کردند. چون پیک شیرویه به باذان رسید و خبر قتل خسرو را در زمانی که حضرت فرموده بود، به وی اعلام داشت، باذان اسلام آورد و ایرانیان مقیم یمن همگی مسلمان شدند.^۲ به این ترتیب ایرانیان، نخستین مسلمانان یمن گردیدند حال اینکه هیچ عربی در آن منطقه مسلمان نشده بود و هنوز پیغمبر مبلغی به یمن اعزام نفرموده بود. باذان به تنهایی از جانب پیغمبر (ص) فرمانروای تمام سرزمین یمن و مناطق اطراف (حضر موت، سکاسک، سکون) بود. پس از درگذشت وی، حضرت، قلمرو او را تحت فرمان فرزندش "شهر"، و چند تن از اصحاب قرار داد.^۳

ایرانیان مسلمان یمن و اولین ارتداد اعواب

پس از بازگشت پیغمبر اکرم (ص) از حجةالوداع و بروز بیماری در وجود مقدسش، فرد ساحری به نام "اسود عَنسی" که احتمال می داد آن حضرت به زودی رحلت خواهد کرد، در یمن ادعای نبوت کرد و گروهی را گرد خود جمع کرد. این اولین ارتداد در میان مسلمانان بود که در زمان حیات پیغمبر هم پدید آمد. "شهرین باذان" به مقابله او شتافت، اما در جنگی که میان آنها رخ داد، "شهر" به شهادت رسید و همسر ایرانی او به نام "آزاد" به دست اسود افتاد.

اسود موفق شد دامنه نفوذ و ارتداد را از عدن و صنعا در جنوب، تا بحرین و عمان در شرق و طائف در شمال گسترش دهد.^۴ در پی شهادت "شهرین باذان" سرپرستی ایرانیان یمن به عهده سه ایرانی پاک ایمان یعنی "فیروز دیلمی" و "دادویه اصطخری" و "جشنش" قرار گرفت. پیغمبر اکرم (ص) به محض اطلاع از ارتداد اسود و سلطه او بر یمن و شهادت "شهر" مخفیانه طی نامه‌ای فیروز و دادویه را مامور مبارزه و قتل اسود فرمود، و به سایر نمایندگان خود در منطقه که قدرت خود را در پی طغیان اسود از دست داده بودند، فرمان داد تا به هر شکل ممکن به یاری فیروز و دادویه بروند. سرانجام فیروز موفق شد که در یک اقدام بسیار حساب شده با همکاری "آزاد" همسر "شهر"، که اسود او را به همسری خود در آورده بود، به اتاق خواب پیامبر دروغین نفوذ کند و او را به قتل رساند. خبر کشته شدن اسود از طریق وحی به اطلاع پیغمبر (ص) رسید. حضرت فرمود: اسود به دست فرد مبارکی از خانواده‌ای مبارک کشته شد. پرسیدند: به دست چه کسی؟ فرمود: فیروز.

در پی قتل اسود، یمن دوباره تحت لوای اسلام قرار گرفت و امیران پیغمبر به محل مأموریت خود بازگشتند. فیروز هم توسط پیغمبر (ص) به فرمانروایی "صنعا" انتخاب شد.^۵

سرکوبی دومین جریان ارتداد یمن توسط ایرانیان مسلمان

پس از رحلت رسول اکرم (ص) و روی کار آمدن ابوبکر، جزیره العرب ناگهان شاهد جریانهای گسترده ارتداد شد. از جمله در یمن برای دومین بار گروهی مرتد شدند و از تبعیت و قید اسلام خارج گردیدند. این بار سرکرده جریان ارتداد، فرد یمانی به نام "قیس بن عبد یغوث" بود که قبلاً با فیروز و دیگر ایرانیان در مقابله و قتل "اسود عنسی" همکاری داشت. قیس ابتدا سعی داشت تا قبائل و امیران محلی مسلمان را در یمن بر ضد ایرانیان تحریک کند. به این منظور به آنان پیغام داد: "ایرانیان در وطن ما بیگانه و مزاحمند. باید سران آنها را کشت و بقیه را اخراج کرد." از طرف دیگر ابوبکر با اطلاع از جریان ارتداد یمن، طی نامه‌ای به عمال خود در آن منطقه، فیروز را به فرمانروایی کل یمن تعیین کرد و آنها را موظف به یاری رساندن به فیروز و اطاعت از او کرد.

"قیس" در یک توطئه حساب شده و در یک ضیافت ناهار، اقدام به ترور سران ایرانیان یمن کرد. ابتدا "دادویه" به سوی او رفت و با ناجوانمردی به شهادت رسید. فیروز و دیگر سران "ابناء" با اطلاع از خیانت قیس، از مهلکه گریختند و افراد قیس آنها را تعقیب کردند. سرانجام به کوهستانی که بستگان فیروز در آن اقامت داشتند، وارد شدند و نیروهای قیس از تعقیب بازماندند. "قیس" وارد صنعا شد و شهر را تصرف کرد. باقیمانده پیروان "اسود عنسی" نیز به او پیوستند. از سوی دیگر افراد قبائلی که ابوبکر به آنها نامه نوشته بود هم به قیس ملحق شدند، ولی سران قبائل اعلام بی طرفی کردند. قیس به ایرانیان حمله ور شد و آنها را سه دسته کرد. گروهی را که در صنعا مانده بودند، نگاه داشت اما زن و فرزندان کسانی را که به فیروز پیوسته بودند، دو دسته کرد. دسته ای را به عدن فرستاد تا از آنجا و از طریق دریا به ایران بازگردانده شوند، و دسته دیگر را فرمان داد از راه خشکی عازم کشورشان شوند. زن و فرزندان فیروز را از راه خشکی و خانواده "دادویه" را از راه دریا روانه کرد. فیروز به کمک یکی از قبیله‌های یمن سپاهی فراهم آورد و به جنگ افراد قیس رفت که کاروان ایرانیان را برای تبعید می‌بردند. در این جنگ نیروهای قیس تار و مار شدند و زنان و فرزندان "ابناء" آزاد گردیدند و در دهکده‌هایی جای داده شدند. آنگاه فیروز با یاری دو قبیله دیگر به جنگ "قیس"

رفت و در نزدیکی صنعا با او روبرو شد. در این جنگ قیس شکست خورد و فرار کرد. وی مدتی بعد به دست سپاهی که از سوی ابوبکر برای سرکوبی دیگر مرتدان منطقه اعزام شده بودند، دستگیر و به مدینه اعزام شد. قیس را نزد ابوبکر آوردند و چون قتل دادویه را انکار کرد، ابوبکر نیز به خاطر نبودن مدرک کافی (!!) به رغم ارتداد و طغیان و جنگهایی که به پا کرده بود، از کشتن وی چشم‌پوشی کرد.^۶ برخی از محققان و صاحب‌نظران، این برخورد ابوبکر را اولین موردی می‌دانند که در آن حقوق اسلامی پایمال شد، و تبعیض نژادی و تعصب قومی و برتری عرب بر عجم به کار رفت.^۷

بدین ترتیب سرزمین یمن با موقعیت مهم خود و اهمیتی که برای حکومت اسلامی داشت، با پایمردی و ایثار ایرانیان مسلمان از سلطه مرتدان نجات یافت و به سیطره حکومت مرکزی درآمد.

بنابه نقل ابن سعد در "طبقات"، فیروز خدمت رسول اکرم (ص) رسید و اسلام آورد و از آن حضرت حدیث شنیده و روایت کرده است. وی در لسان اهل حدیث، "فیروزبن دیلمی" خوانده می‌شود و برخی او را "دیلمی" نامند. فیروز را به خاطر حضور و اقامت در یمن، "حمیری" نیز گفته‌اند. به گفته ابن سعد وی در دوران خلافت عثمان در یمن وفات کرد.^۸ اما به گفته ابن اثیر وی در زمان حکومت معاویه در سال ۵۳ هجری وفات یافت و از سوی او فرمانروای "صنعا" بود.^۹

به نظر نمی‌رسد فیروز تا سال ۵۳ زنده بوده و بویژه از جانب معاویه حاکم صنعا باشد. زیرا به هنگام مرگ ابوبکر، فرمانروای صنعا، "مهاجر بن ابی امیه" و در دیگر مناطق جنوب شبه جزیره کسان دیگری بوده‌اند.^{۱۰} چیزی در باره علت تغییر فیروز با آن سوابق درخشان و سخن پیغمبر (ص) در شأن او در تاریخ نیامده است. از آنجا که فرمانروای صنعا به هنگام مرگ عمر، "یعلی بن منیه" بوده^{۱۱} و در تمام مدت حکومت عثمان تا زمان قتل وی، در سمت خود ابقا گردیده است^{۱۲}، معلوم می‌شود که فیروز می‌بایست در همان دوران ابوبکر از دنیا رفته باشد. پس از قتل عثمان و بیعت عموم مردم با امیرالمومنین علی (ع)، آن حضرت در اولین اقدام، عاملان عثمان را از حکومت بر مسلمانان خلع کرد و در این راستا، پسرعموی خود "عبیدالله بن عباس" را به جای "یعلی بن منیه" به حکومت یمن انتخاب و اعزام فرمود^{۱۳}. چنانچه فیروز در قید حیات بود، قطعاً از جانب علی (ع) مورد توجه قرار می‌گرفت و در سازمان سیاسی حکومت آن حضرت جایگاه خاصی می‌یافت. مضافاً اینکه امیرالمومنین در حیات پیغمبر (ص) از جانب آن حضرت برای تبلیغ اسلام به یمن اعزام، و موفق به مسلمان کردن تمام اهل یمن شده بود و ایرانیان آن خطه نسبت به شخصیت علی (ع) شناخت کافی داشتند.

این سعد در عنوان "دادویه" نقل می‌کند که قیس را نزد ابوبکر آوردند. ابوبکر می‌خواست وی را به جرم قتل مرد صالح یعنی "دادویه" قصاص کند. قیس با ابوبکر سخن گفت و سوگند خورد که او را نکشته است. آنگاه به خلیفه گفت: مرا برای جنگهایت نگاه دار، زیرا من به فنون جنگی آشنا و نسبت به دشمنان، مکار هستم. ابوبکر هم وی را باقی گذاشت و به سوی عراق اعزام کرد و دستور داد به او فرماندهی ندهند، اما در جنگ مورد مشاوره قرار گیرد.^{۱۴}

حمراء (حمراء دیلم)

گروهی از ایرانیان ساکن در کوفه به این نام خوانده می‌شدند. این افراد که همه نظامی و رزم آور بودند، توسط خسرو پرویز از دیلمستان (گیلان) آورده شدند. خسرو این عده را که بالغ بر چهار هزار نفر بودند، به عنوان خواص و خدمه خود به کار گرفت. پس از خسرو پرویز این گروه بر مقام خود باقی ماندند تا اینکه در جنگ "قادیسیه" در رکاب "رستم فرخزاد" فرمانده سپاه ساسانی حضور یافتند. پس از قتل رستم و به هم خوردن شیرازه سپاه او، اینان از جنگ کناره گرفتند و با خود گفتند: "ما همچون دیگر ایرانیان نیستیم. آنان (ساسانیان) قدر ما را نمی‌شناسند و دیگر پناهگاهی نداریم. بهتر است که به دین عربها درآمده، بدین وسیله عزیز کردیم." آنگاه از دیگران کناره گرفتند و به جنگ ادامه ندادند. سعد وقاص (فرمانده سپاه عمر) متوجه آنها شد و "مغیره بن شعبه" را به منظور آگاهی از احوالشان فرستاد. آنان مغیره را از حال خود مطلع کردند و گفتند به دین شما می‌گرویم. مغیره، سعد وقاص را در جریان گذاشت. سعد آنها را امان داد و آنان همگی اسلام آوردند و در جنگ "مدائن" و "جلولا" با سعد همکاری کردند و پس از بازگشت با دیگر مسلمانان در کوفه ساکن شدند.^{۱۵}

به روایت دیگری، در روز نبرد قادیسیه، چهار هزار مرد همراه رستم فرخزاد بودند که آنها را "سپاه شاهنشاه" می‌گفتند. آنها امان خواسته به شرط اینکه هر جا بخواهند بروند، و حلیف* هر کس

* در روزگار جاهلیت، به سبب فراوانی جنگهای محلی، قبائل کوچک و ضعیف، پیوسته در معرض خطرنابودی قرار داشتند. به این سبب به قبائل قوی‌تر، خصوصاً آنها که در همسایگی ایشان می‌زیستند، می‌پیوستند تا از یک سو از آزار آنان در امان باشند و از سوی دیگر بتوانند هنگام خطر به یاریشان پشتگرم باشند. افراد این قبیله‌های ضعیف را "حلیف" قبیله بزرگتر می‌خواندند. این پیوستگی گاه موقتی و گاه دائمی بود و اغلب به طریق ازدواج یا به هم آمیختن اندکی از خون دو طرف بسته می‌شد. حلیف شدن، نزد تازیان پیش از اسلام، فراوان صورت می‌گرفت. شبه دولتهای بزرگ اغلب به همین ترتیب تشکیل می‌یافت. بعد از اسلام نیز این روش ادامه داشت و شکست خوردگان می‌توانستند از این راه از آزار دیگر تازیان در امان باشند. (به نقل

خواستند، بشوند و از عطایا* نیز مقرری داشته باشند. خواسته‌های آنها پذیرفته شد و همگی حلیف "زهره بن حویه سعدی از قوم "بنی تمیم" شدند و سعد در محلی که برگزیده بود، آنها را ساکن گردانید و مقرری یک میلیون درهمی برایشان تعیین نمود. رئیس آنان را "دیلیم" می‌خواندند، به این جهت به "حمراء دیلیم" مشهور شدند.^{۱۶}

در اینکه چرا "حمراء" و "حمراء دیلیم" خوانده می‌شدند، به صراحت در تاریخ چیزی ذکر نگردیده است. به روایت "بلاذری" عربها، عجمها را "حمراء" خوانند و می‌گویند از "حمراء دیلیم" آمدند. همانگونه که گویند از "جهینه آمدن"^{۱۷}. به نقل ابوحنیفه دینوری "گروه بسیاری از ایرانیان که در کوفه ساکن بودند و معاویه برایشان مستمری تعیین کرده بود، به حمراء معروف بودند^{۱۸}؛ اما توضیحی درباره آنها ذکر نمی‌کند.

مرحوم محدث ارموی در حاشیه کتاب "الغارات" از ابوعبید قاسم بن سلام^{۱۹} نقل می‌کند که گفته است: اینکه ایرانیان را "حمراء" خوانده‌اند، به خاطر این است که عربها بیشتر سبزه رو و عجمها بیشتر سرخ و سفید بودند. مراد از "سرخ‌ها" کسانی بودند که عمدتاً سفیدرو بودند.^{۲۰}

احتمال دارد این گروه ایرانی که متعلق به سواحل دریای خزر بوده‌اند (و نه همه ایرانیان آنگونه که ابوعبید معتقد است) رنگ و رویی سرخ و سفید داشته‌اند و از این جهت در نظر عربها که عمدتاً در اثر محیط گرم و خشک، تیره رنگ بودند، جالب توجه بوده‌اند.

اسواران

در عهد ساسانیان، طبقه جنگیان (نظامیان) به پایگان (پادگان - پیاده نظام)، و اسواران (سواره نظام) تقسیم می‌شدند. اسواران نیزه‌دار را "تنوریگ" می‌خواندند و رئیس طبقه جنگیان "ایران سپاه بد" نام داشت^{۲۱}. بر این اساس "اسواران" به سواره نظام ارتش ساسانی اطلاق می‌شد. به نقل دیگری

← از فتوح البلدان - ترجمه قسمت مربوط به ایران، صفحه ۲۳۳)

* چون غنائم و مالهایی که از کشورهای فتح شده می‌رسید فراوان شد، عمر تصمیم گرفت بخشی را به ترتیبی معین میان مسلمانان تقسیم کند. وی بهتر دید که همه مسلمانان را وظیفه ای مقرر کند و مقداری هم در بیت‌المال باقی گذارد تا صرف حوادث پیش‌بینی نشده گردد. اما فراوانی غنائم و اختلاف مقام مسلمانان، او را بر آن داشت که نخست دیوانی ترتیب دهد تا حساب غنائم را داشته باشد و هر کس نیز به قدر منزلت خویش وظیفه بگیرد. این حقوق مرتب تعیین شده را "عطا" می‌گفتند که جمع آن "عطایا" است. (نک: فتوح البلدان - ترجمه قسمت مربوط به ایران، صفحه ۲۳۹)

در اواخر حکومت ساسانیان، "اسواران" سپاهی از نژاد غیرایرانی بودند که یزدگرد از اهل سند فراهم آورده بود. سپس انبوهی ایرانی به آنان پیوستند، آن چنان که دیگر نژاد آنها مطرح نبود.^{۲۲}

"سپاه اسواری" فرمانده جلوداران سپاه یزدگرد بود که در جریان هجوم مسلمانان به ایران ساسانی از طرف وی به شوش، که در محاصره ابوموسی اشعری بود، اعزام شد. "سپاه" وقتی متوجه فرار یزدگرد و بزرگان ساسانی شد، بزرگانی را که از اصفهان همراهش آمده بودند، جمع کرد و گفت: "هر چه را در مورد این مردم (مسلمانان) می‌گفتیم، می‌دانید. می‌گفتیم آنان بر کشور ما غلبه خواهند یافت و ستورانیشان در ایوان اصطرخ سرگین خواهند ریخت. بدانید کار آنان هر روز رونق می‌گیرد. به حال خود بنگرید و به دینشان در آیید".

همه پذیرفتند که مسلمان شوند. آنگاه "شیره اسواری"^{۲۳} را با ده مرد نزد ابوموسی اشعری فرستاد که به او بگوید: "ما به دین شما در خواهیم آمد و در کنارتان با دشمنان شما خواهیم جنگید، ولی مشروط بر اینکه اگر اختلافی میان شما پیش آمد، ما بیطرف بمانیم و اگر اعراب با ما بجنگند، شما از ما دفاع کنید. ما مجاز باشیم به هر شهر که خواستیم رفته، اقامت کنیم و به هر قبیله که در نظر داشتیم بیوندیم. همچنین بالاترین مقرری را بر ایمان تعیین کنید و این قرارداد را رهبران امضا کنند".

ابوموسی پاسخ داد هر چه نصیب ما باشد، شمارانیز شامل گردد، ولی ایرانیان نپذیرفتند. ابوموسی در این باره به عمر نامه نوشت. عمر پاسخ داد هر چه می‌خواهند به آنان بدهید. آنگاه همه به مسلمانان پیوستند و در محاصره شوشتر با ابوموسی همراه شدند. هنگامی که به بصره رسیدند، پرسیدند: نسب کدام قبیله به پیامبر (ص) نزدیکتر است؟ گفتند: بنی تمیم (!! ابتدا می‌خواستند حلیف قوم "ازد" شوند، ولی به بنی تمیم که رئیس آنها "احنف بن قیس" بود، پیوستند. پس از چندی منزلهای آنان معین شد و آنها نهری را حفر کردند که به نامشان، "نهر اسواران" معروف شد.^{۲۴}

موالی

مسلمانان غیر عرب که در جنگ با مسلمانان شرکت نکرده و اسیر نشده بودند، بطور کلی "موالی عرب" به شمار می‌آمدند. زیرا اعراب به این سبب که بلاد آنها را با جنگ فتح کرده بودند، آنان را "بندگان آزاد کرده خویش" می‌شمردند. چنان که از اسیران نیز که در طی جنگها گروه گروه به دست اعراب می‌افتادند، کسانی که بعدها اسلام می‌آوردند و آزاد هم می‌شدند، نیز در شمار "موالی"

می آمدند. از اهل ذمه هم کسانی که رفته رفته دین پدران خویش را رها می کردند و آیین مسلمانی می گزیدند، جزو موالی می شدند^{۲۵}. بیشتر ایرانیانی که "موالی" خوانده می شدند، از تقسیم بندی زیر خارج نبودند:

- ۱- اسیران جنگی، که در آغاز عنوان برده داشتند و غلام قبائل و خاندانهای عرب بودند. اینان با گرویدن به اسلام آزادی خود را باز یافتند، ولی ملزم بودند به خانواده ای که قبلاً "غلامشان بوده اند، وابسته باشند. به مفهوم فنی و در اصطلاح ریشه ای موالی حقیقی این گروه هستند.
- ۲- روستاییان و کشاورزان، که سرزمینهای آنان در اثنای غلبه مسلمانان، منهدم شده بود. لذا زمینهای کشاورزی خود را رها کرده، به منظور یافتن کار دیگر به سوی کوفه (تازه تأسیس) روان شدند.
- ۳- پیشه وران و صنعتگران، گروه های وسیعی از ایرانیان که مسلمان شده بودند، برای بهبود بخشیدن به وضع اقتصادی خود، به عنوان پیشه ور و صنعتگر به کوفه می آمدند.
- ۴- تازه مسلمانان از خاندانهای شریف، این گروه از ایرانیان از پرداخت جزیه معاف بودند، ولی باید مالیات زمین (خراج) را پردازند.

بر این تقسیم بندی باید تعداد چشمگیر اسیران زن را که بهره فاتحان عرب خود شده بودند، افزود. این زنان به همسری مشروع اسیرکنندگان عرب خود درآمدند و برایشان فرزندها به دنیا آوردند. نتیجه این بود که در زمانی کمتر از بیست سال، در حدود زمانی که حضرت علی (ع) به کوفه آمد، نسل جدید جوانی از اعراب در کوفه وجود داشتند که از نظر مادر، ایرانی بودند^{۲۶}.

به نظر می رسد مدتی بعد از استقرار "حمراء" در کوفه، کلمه "حمراء" با "موالی" مترادف گردیده، ایرانیان مسلمان کوفه را گاه "موالی" و گاه "حمراء" می نامیدند. هم چنین "سواران" بصره نیز گرچه در برخی موارد (بویژه هنگام جنگها) به همین نام خوانده می شدند، اما بیشتر همراه با سایر ایرانیان ساکن در بصره، "موالی" نامیده می شدند. باید در نظر داشت که هیچ گاه به ایرانیان مسلمان یمن، "موالی" گفته نشد و آنان همیشه با عنوان افتخارآمیز "ابناء الاحرار" نام برده می شدند.

به هرحال موالی (اعم از اسیران مسلمان شده، مهاجران مسلمان، حمراء دیلم و اساوره) در کوفه و بصره اجتماع بزرگی را تشکیل دادند و جمعیت آنها روبه فزونی رفت. از جمله قرائنی که دلالت بر فراوانی موالی در کوفه دارد، این است که گاهی یک مرد عرب از اهالی کوفه با ده یا بیست نفر از موالی خود از خانه خارج می شد. دلیل دیگر بر فراوانی و اهمیت وجود آنها در کوفه، مساجدی

است که ساخته بودند. مانند "مسجدالموالی"، "مسجدالحمراء"^{۲۷} و "مسجد مرزویه" حتی گفته‌اند تعداد موالی به نصف سکنه کوفه رسید^{۲۸}.

جالب است که بعضی از والیان عراق به سبب فراوانی موالی، از ناچاری زبان فارسی می‌آموختند چنانکه مغیره بن شعبه (حاکم کوفه) به زبان فارسی آشنایی داشت^{۲۹}.

اجتماع ایرانیان منطقه کوفه نزد امیرالمومنین علی(ع)

ظواهر امر نشان می‌دهد که مقارن ورود امیرالمومنین(ع) به کوفه، مردم سواد (نواحی کوفه) تا حوالی بغداد، ایرانی بوده‌اند. به روایت "نصر بن مزاحم"، وقتی علی(ع) برای اولین بار وارد کوفه شد، مردم سواد دسته‌جمعی به سویش شتافتند. وقتی گرد آمدند، اجازه فرمود تا وارد شوند و چون وارد شدند حضرت مشاهده کرد تعداد آنها زیاد است. بنابراین فرمود من نمی‌توانم سخنان همه شما را بشنوم و شما را هم نمی‌شناسم. شخصی را که به او اعتماد دارید و خیرخواه شماست، به نمایندگی برگزینید تا از جانب شما بامن صحبت کند. آنها گفتند: "نرسا" نماینده ماست. خشنودی او خشنودی ما و ناراحتی او ناراحتی ماست. نرسا جلو آمد و نزد حضرت نشست. علی(ع) فرمود: ای نرسا، پادشاهان فارس (ایران) چند نفر بودند؟ نرسا گفت: پادشاهان ایران در این اواخر سی و دو نفر بودند. حضرت پرسید: روش سلطنت آنها چگونه بوده است؟ نرسا گفت: روش آنها در کارهای بزرگ یکسان بود تا اینکه خسرو پسر هرمز به پادشاهی رسید و به جمع مال و ثروت پرداخت و دست به کارهای ناپسند زد و برخلاف پیشینیان خودرقت. خانه‌های مردم را خراب و خانه خود را آباد کرد و چندان مردم ایران را خوار و ذلیل نمود و بر آنها سخت‌گرفت تا اینکه برضدش انقلاب کردند و او را به قتل رساندند و زنانش بیوه و فرزندانش یتیم شدند.

حضرت فرمود: ای نرسا، خداوند متعال مردم را به راستی آفرید، و جز راستی و درستی چیزی از کسی نمی‌خواهد. در اقتدار الهی تذکری است برای آنچه از قدرت به بندگانش واگذار کرده است، و اینکه هیچ مملکتی جز با تدبیر پایدار نمی‌ماند و می‌باید که مملکت فرمانروایی داشته باشد. حکومت اسلامی نیز تا وقتی پایدار است که بعدی‌ها، قبلی‌ها را دشنام ندهند. وقتی بعدی‌ها برخلاف شیوه قبلی‌ها رفتار کردند و دست به فساد زدند، به هلاکت می‌رسند و نابود می‌شوند^{۳۰}.

بایگه اجتماعی موالی و نگرش خلفا و حکام نسبت به آنها

برخلاف اخوت و مساوات مسلمین، خلفا و عمال آنها موالی را با اینکه مسلمان بودند، همچون اسیران آزاد شده تلقی می‌کردند. در جنگ آنها را به عنوان پیاده همراه می‌بردند، از غنائم سهمی به آنها داده نمی‌شد و گاه از پرداخت مستمری عادی هم به آنها مضایقه می‌شد. چنانکه در عهد عمر بن عبدالعزیز تعداد بیست هزار تن از موالی در میدانهای جنگ حضور داشتند که حتی مستمری آنها هم پرداخت نشده بود. موالی در خارج از میدان جنگ نیز همه جا در معرض تحقیر و آزار بودند. چنانچه به آنها اجازه داده نمی‌شد با یک زن عرب ازدواج کنند و اگر می‌کردند بساکه والی و حاکم عرب آنها را مجبور به طلاق می‌کرد*^{۳۱}.

در واقع "مولی" همیشه پست‌تر از "عرب" بود. کارهایی به مولی واگذار می‌شد که امانت و اعتماد، لازم نداشت. مولی می‌توانست تحصیل علم و ادب کند، ولی هیچ‌گاه مقام مهمی مانند داوری (قضا) به او واگذار نمی‌شد**^{۳۲}. اولین تبعیض رسمی نسبت به موالی توسط عمر رو داشته شد. وی "عطای" موالی را کمتر از عرب معین کرد. عمر در نامه‌ای خطاب به فرماندهان سپاه، فرمان داد که از "حمراء" آنان را که اسلام آورده‌اند و آزاد کرده‌اید، عطایی در حد موالی دهید و اگر خواستند خود قبیله‌ای مستقل باشند باز عطایی به همان مقدار موالی تعیین کنید^{۳۳}.

جالب است عمر گذشته از اینکه میان عرب، و عجم مغلوب اما مسلمان شده تبعیض قائل می‌شد، حتی سپاه "حمراء" را که از جنگ با مسلمانان کناره گرفته و بدون ذلت اسلام آورده بودند، با اسیران

* دیدگاه‌ها در باره برخورد اعراب با موالی متفاوت است. به نظر می‌رسد بعضی مورخان ایرانی نسبت به سخت‌گیری اعراب، افراط کرده‌اند و برخی تاریخ‌نگاران عرب نیز تبعیضهای مشهور و غیراسلامی پدران خود را بادیده اغماض نگریسته‌اند. در حالی که آقای زرین کوب به‌استناد یکی دو مورد، حکم کلی تحقیر و آزار و عدم پرداخت دستمزد آنان را می‌دهد، جرجی زیدان عرب در جلد چهارم صفحه ۶۸۹ تاریخ تمدن اسلام می‌نویسد: موالی در برابر انجام کار می‌توانستند حقوق زیاد دریافت دارند. مؤلف "العتبات المقدسه" نیز می‌نویسد: "زیادبن ابیه به این ایرانیان فرصت داد تا خود را حفظ کنند و از تمامی آزادیهای که اسلام برای آنها تضمین کرده است، بهره‌گیرند." حقیقت این است که هر دو طرف افراط و تفریط کرده‌اند. مسلم است که برخورد اعراب بر خلاف اصول اسلامی بود و تنها در دوران حکومت حضرت علی (ع) و مختار تبعیض نسبت به ایرانیها بر طرف شد و از طرف دیگر آن چنان هم تحت فشار نبوده‌اند که مدتها از دستمزد محروم باشند. همانگونه که گذشت "شرویبه سواری" که از اولین گروه موالی است، در اطراف بصره برای همسرش مادر عبیدالله زیاد قصر هزار در ساخت.

** جالب است در حالی که جرجی زیدان عرب معتقد است که مسئولیت "قضا" به موالی واگذار نمی‌شد، آقای زرین کوب معتقد است "شریح قاضی" که سالها در کوفه قضا می‌راند، از موالی به شمار می‌آمد. (تاریخ ایران بعد از اسلام، ۱۳۷۹).

که به هر علت مسلمان شده بودند، برابر و کمتر از عرب می‌دانست. عثمان نیز به شیوه عمر در این مورد عمل کرد، تا اینکه امیرالمؤمنین علی(ع) به خلافت رسید. موالی تنها در دوران کوتاه خلافت آن حضرت است که با عرب برابر، و حتی برخی از آنان به خاطر فضائلی که اسلام، آن را دلیل برتری را بر دیگری برتری نداد و موالی را به اندازه عرب اصلی عطا داد، که باعث رنجش آنها شد و با حضرت در این مورد سخن گفتند. علی(ع) در پاسخ آنها چوبی را از روی زمین برداشت و میان دو انگشت خود قرار داد و فرمود: تمام قرآن را تلاوت کردم و برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق به اندازه این چوب برتری نیافتم.^{۳۴}

ثقفی از "عبادین عبدالله اسدی^{۳۵}" روایت می‌کند که گفت: من روز جمعه در مسجد نشسته بودم و علی(ع) بر منبری از آجر مشغول ایراد خطبه بود و ابن صوحان نیز در مسجد حضور داشت. اشعث بن قیس در آن حال وارد شد و صفوف مردم را شکافت، جلو آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! این حمراها بواسطه نزدیکی به شما بر ما چیره گشته‌اند. حضرت خشمگین شد. ابن صوحان گفت: امروز امیرالمؤمنین سخنی درباره عرب گوید که پرده از چهره آنها برداشته و آنچه را پنهان است، آشکار سازد. آنگاه حضرت فرمود: کیست که عذر مرا نزد این شکموهای گنده بی‌فایده (عربها) بخواهد که یکی از آنان پیش می‌آید و بر روده‌های خود زیور و می‌شود، در حالی که مردمی هم برای ذکر خدا آفتاب می‌خورند. او می‌خواهد که من اینها را از کوفه بیرون کنم و از ستمکاران باشم. سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جانداران را آفرید، از پیامبر(ص) شنیدم که می‌فرمود: به خدا آنان (ایرانیان)، شما را در آخر به خاطر دین بزنند، همانطور که شما در آغاز اسلام برای مسلمان شدن آنها را زدید.^{۳۶}

به احتمال قوی سخن حضرت در شأن ایرانیان و حمایت آنان از اسلام، اشاره به انقلاب اسلامی ایران در عصر ماست که دنیای عرب به هنگام پیروزی انقلاب، پشت به اسلام کرده بود و حکومت‌های آنان در برابر دعوت رهبر عالیقدر انقلاب اسلامی موضع خصمانه گرفتند، ولی به لطف الهی، توده‌های مردم مسلمان به ندای آن حضرت لبیک گفتند و امروز شاهد حرکتها و قیامهای اسلامی ملهم از انقلاب اسلامی ایران در سراسر جهان اسلام و عرب هستیم.

به روایت دیگری علی(ع) موالی را بیش از عرب مورد لطف و محبت قرار می‌داد، و عمر آنها را سخت از نظر دور می‌داشت.^{۳۷}

شمار موالی در زمان معاویه فقط در کوفه به بیست هزارتن می‌رسید. معاویه از این افزایش

جمعیت بیمناک گشته و گفته بود: "می بینم که حمراء زیاد شده اند و ممکن است یکباره بر عرب و اقتدار آنها یورش برند. به همین جهت مصلحت آن است که جمعی از آنها را به قتل رسانم و بقیه را باقی گذارم تا کارها را انجام و راهها را روبراه کنند." (یعنی آنها را برای انجام کارهای پست که عرب در شأن خود نمی دید، حفظ کند) ولی احنف بن قیس او را از این فکر منصرف ساخت. با این حال معاویه گروهی از آنان را به سرزمین شام فرستاد که در آنجا به نام "فارسیان" مشهور شدند و گروهی دیگر را به بصره فرستاد که همه به اسوارانی که در آنجا بودند، پیوستند.^{۳۸}

مختار در قیام بر ضد امویان توانست ایرانیان را به خود متمایل سازد و با کمک آنها بابنی امیه پیکار کند. مختار برخلاف آنچه تا آن زمان معمول بود، به آنان اجازه سوار شدن بر اسب داد و ایرانیان، سواره به نزد او می آمدند.^{۳۹} نوشته اند بیست هزار مرد از ایرانیان مقیم کوفه به مختار پیوسته بودند. بطوری که در اردوی او عربی سخن گفته نمی شد. پس از اینکه مختار قاتلان امام حسین (ع) را کشت و خانه های آنها را در کوفه ویران کرد، دستور داد اموالشان میان سپاهیان ایرانی تقسیم شود. بعدها نیز برای آنها و فرزندان شان حقوقی مقرر داشت. مختار با ایرانیان نشست و برخاست می کرد و با این کار، عرب را از خود می راند. چون اشراف عرب در این خصوص بر او ایراد گرفتند، گفت: شما عربها را محرم دانستم، اما سرکشی کردید، و چون به حکومت منصوب داشتم، باعث کسر عایدات شدید. ولی ایرانیها از شما مطیعتر و در انجام اوامر صدیقتر و فرمانبردارترند.^{۴۰} پیش از اینکه سپاه مختار به فرماندهی ابراهیم پسر مالک اشتر با لشکر شام به فرماندهی عبیدالله زیاد درگیر شوند، یکی از سرداران عبدالملک مروان و عبیدالله زیاد که نزد ابراهیم آمد تا در باره جنگ با او مذاکره کند، به ابراهیم گفت: از وقتی وارد لشکر تو شده ام، تا کنون که تو را می بینم، یک کلمه عربی از سپاهیان تو نشنیده ام و این موجب تاسف و اندوه من است. نمی دانم که امیر چگونه می خواهد با این جماعت بر پهلوانان و سلحشوران شام فائق آید؟ ابراهیم گفت: به خدا! اگر جز مور، همراه من نبود با شامیان می جنگیدم، تا چه رسد به این قوم که از هر کس در جنگ با مردم شام بهتر بصیرت دارند و همه فرزندان مرزبانان و اسوارانند.^{۴۱}

ایرانیان مسلمان و قیامهای سیاسی صدر اسلام

با توجه به آنچه گذشت، به رغم تبعیضهایی که در زمان عمر و عثمان نسبت به ایرانیان مسلمان روا داشته می شد، بلحاظ اجرای برخی حدود الهی، آنان زندگی در جامعه اسلامی را بهتر و ارزشمندتر از

دوران ساسانی با نظام طبقاتی حاکم بر آن می‌دانستند. از این رو قیام و حرکتی از سوی آنان بر ضد حکومت صورت نگرفت. در حرکت‌های معترضانه مردم نواحی مختلف مملکت اسلامی بر ضد عثمان که به محاصره و نهایتاً هلاکت وی منجر شد، موالی کوفه و بصره در انقلاب مردم این دو شهر نقشی نداشتند. همینطور در جنگ‌هایی که به هنگام خلافت امیرالمؤمنین علی (ع) با توطئه ناکثین و قاسطین و مارقین رخ داد، اثری از موالی دیده نمی‌شود. زیرا همانگونه که ذکر شد، آن حضرت تبعیضهای معمول در زمان عمر و عثمان را لغو کرد و حقوق آنها را با عرب برابر نمود و مورد محبت خویش قرارداد، که این نوع برخورد علی (ع) اشراف عرب را سخت آزوده ساخت. با روی کار آمدن معاویه سیاست زدودن آثار حکومت علی (ع) به شدت به مرحله عمل درآمد. از جمله وی برای خشنودی اشراف، موالی را مورد تحقیر قرارداد و آنچه را امیرالمؤمنین (ع) در جهت برابری آنها با عرب مقرر فرموده بود، لغو و گروهی را تبعید نمود. برخورد نژاد پرستانه معاویه که تا آن روز بیسابقه می‌نمود، برای بسیاری از آنان غیر قابل تحمل گردید. بطوری که در پی یافتن فرصتی برآمدند تا بر ضد معاویه قیام کنند.

در سال ۴۳ هجری دسته‌ای از موالی تحت فرماندهی "ابوعلی کوفی" در بیرون کوفه خروج کردند. اینها اولین گروه خوارجی بودند که موالی در میانشان بود.* مغیره بن شعبه حاکم معاویه در کوفه، سپاهی را سوی آنها روانه کرد. وقتی مقابل شدند، فرمانده سپاه کوفه بر آنها فریاد زد: ای عجمها! این عرب است که به نام دین با ما می‌جنگد، شما چه می‌خواهید؟ آنها پاسخ دادند: "انا سمعنا قرآناً عجباً یهدی الی الرشاد فامنا ولن نشرک برینا احداً"^{۴۲} خدا پیغمبر را برای همه فرستاد و از کسی دریغ نکرده است. "آنگاه درگیر شدند تا همه کشته شدند"^{۴۳}.

مهمترین نقشی که ایرانیان مسلمان در قیامهای صدر اسلام ایفا کردند، در قیام مختار جلوه

* حضور گروهی از موالی در قیام خوارج را نمی‌توان حمل بر انحراف آنان کرد، بلکه از آن رو که بخاطر جو خفقان شدید دوران معاویه، هیچ‌یک از اشخاص و یا گروه‌های مخالف حکومت وی (بجز اهل بیت علیهم السلام که آنها هم بنا بر مصالحی که خود بهتر تشخیص می‌دادند، سکوت کردند)، جرأت ویا توان قیام بر ضد رژیم را نداشتند مگر خوارج. از این رو ایرانیان با مشاهده تنها زمینه قیام بر ضد رژیم فاسد معاویه به آن پیوستند.

استفاده از تنها وسیله و راه مقابله با دشمن با وجود اختلافات عمیق در هدفها، در تاریخ اسلام سابقه دارد. از جمله پیوستن خوارج به سپاه امام حسن (ع) به منظور مقابله با معاویه، و نیز حضور گروه کثیری از شیعیان علی (ع) در قیام "عبدالرحمن بن محمد بن اشعث قیس" بر ضد حجاج بن یوسف ثقفی حاکم جبار و سفاک عراق. به عنوان نمونه شخصیتی چون کمیل بن زیاد نخعی یا رو شیعہ معروف امیرالمومنین (ع) در این قیام که به رهبری فرزند یکی از عوامل اصلی فاجعه کربلا و قاتلان امام حسین (ع) بوقوع پیوست، شرکت کرد و جان بر سر این کار نهاد.

کرد. همانگونه که گذشت اکثریت قاطع سپاه مختار را ایرانیان تشکیل می دادند. وی که متوجه سست عنصری و بدعهدی کوفیان، و وفاداری ایرانیان شده بود، قدرت خود را بر پایه استفاده از موالی استوار کرد. آنها را به خود نزدیک کرد و تبعیضها را از بین برد. در واقع این ایرانیان مسلمان بودند که به فرماندهی ابراهیم بن مالک اشتر، و در قالب سپاه مختار موفق شدند سپاه شام به فرماندهی "عبیدالله بن زیاد" را درهم شکنند و آن جنایتکار را که از عوامل اصلی فاجعه کربلا بود، به هلاکت رسانند و سرش را برای امام زین العابدین (ع) بفرستند.

"ابوعمره کیسان" رئیس ایرانی پلیس حکومت مختار در رأس هزار نفر مأموریت یافت تا خانه های افرادی را که به جنگ امام حسین (ع) رفته بودند، ویران سازد. ابوعمره در کوفه به حرکت درآمد و خانه های این افراد را در یک لحظه ویران می کرد و هر کس را که از خانه بیرون می آمد، به قتل می رسانید.^{۴۴} در پی هجوم "مصعب بن زبیر" به کوفه (از سوی برادرش "عبدالله" که مدعی خلافت بود و حجاز و یمن را در اختیار داشت) که به تحریک و تشویق اشراف کوفه و به یاری آنها صورت گرفت، پس از قتل مختار، شش هزار تن از یارانش که بقولی دو هزار و به روایتی تنها هفتصد تن از آنان عرب و بقیه ایرانی بودند، با امانی که داده شد تسلیم گردیدند، اما با ناجوانمردی و با خشم و کینه، همگی گردن زده شدند.^{۴۵}

با امارت یافتن "حجاج بن یوسف ثقفی" حاکم خونریز و جنایتکار امویان بر کوفه از سوی عبدالملک مروان، قیامهایی بر ضد او بوقوع پیوست که حجاج همه را با کشتارها و شکنجه های سخت، سرکوب کرد. از جمله این قیامها خروج "عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بن قیس" در سال ۸۳ هجری بود. البته خروج وی جنبه اعتقادی و مذهبی نداشت و صرفاً بخاطر اختلافی بود که با حجاج داشت. پدر وی از جمله قاتلان امام حسین (ع)، و جدش اشعث قیس از نفرین شدگان امیرالمومنین علی (ع) بود. عبدالرحمن از سوی حجاج حکومت سیستان را داشت، اما با یکدیگر اختلاف پیدا کردند و این مسأله به خروج وی انجامید. از آنجا که جنایات و مظالم حجاج، مردم عراق را به جان آورده بود، همه ناراضیان با اعتقادات و مقاصد مختلف به او پیوستند. از جمله گروهی از قاریان، شیعیان و موالی. پس از سرکوبی این قیام، حجاج به کشتار و تبعید اسیران پرداخت. از جمله بر ایرانیان سخت گرفت و دستور تبعید یا ویران ساختن خانه های آنان را صادر کرد.^{۴۶}

به نقل "بلاذری" در جریان قیام عبدالرحمن بن محمد بن اشعث، "اسواران" به جنگ حجاج

رفتند و چون عبدالرحمن شکست خورد، حجاج آنان را به شدت آزار داد و خانه‌هایشان را ویران ساخت و از حقوق آنها کاست و بعضی از آنها را تبعید کرد و به آنان گفت: از شرایط صلح شما این بود که در جنگ میان ما عربها، گروهی را بر ضد دیگری یاری نکنید^{۴۷}. اشاره حجاج به شرایط صلح میان "سپاه اسواری" فرمانده اسواران و ابوموسی اشعری به هنگام محاصره شوشتر بود، که قبلاً به آن اشاره شد.

عنوان "موالی" تا پایان دوران بنی امیه رایج بود. از آنجا که ایرانیان به دعوت بنی عباس بر ضد امویان (که دعوت به خلافت خاندان پیامبر (ص) و خونخواهی امام حسین (ع) می‌کردند) به سرعت پاسخ مثبت دادند و نقش اساسی را در براندازی بنی امیه داشتند، در حکومت بنی عباس از آن بی‌مهری و تحقیر خارج شدند و دیگر به نام "موالی" خوانده نشدند. ایرانیان ستون فقرات سپاه بنی عباس را تا دوران "معتصم" عباسی تشکیل می‌دادند. البته پس از قتل ابومسلم خراسانی که به خلافت رسیدن عباسیان مدیون او و سپاه خراسانی‌اش بود، تلاش به منظور کنار زدن ایرانیان از اهرمهای قدرت، آغاز و در دوران معتصم با ورود عنصر "ترک" حضور ایرانیان در حکومت و سپاه محو گردید. پس از اینکه بنی عباس از قوام حکومت خود اطمینان یافتند، قدم در همان راهی نهادند که بنی امیه می‌پیمود. از این رو قیامهای متعدد مذهبی و ملی در ایران بوقوع پیوست که در این مختصر مجالی برای بحث پیرامون آنها نیست.

ذکر این نکته نیز لازم است که بسیاری از قیامهای سادات علوی (اولاد انقلابی امام حسن و امام حسین علیهما السلام) در دوران بنی امیه و بنی عباس، به اتکای ایرانیان مسلمان و یاری آنها و در سرزمین اصلی ایران مانند خراسان و مازندران و جبال و خوزستان بوقوع پیوست. زیرا آن بزرگواران از هم‌نژادان عرب خود قطع امید کرده بودند و با توجه به علاقه و عشق و ارادت ایرانیان مسلمان به اهل بیت، بهترین زمینه قیام را در میان آنها می‌دیدند. وجود انبوه اماکن متبرکه و مزارات فرزندان و نوادگان ائمه اطهار (ع) در جای جای ایران اسلامی بهترین گواه بر این مدعاست، به گونه‌ای که در هیچ یک از ممالک اسلامی به چشم نمی‌خورد.



نتیجه گیری

با ملاحظه آنچه گذشت درمی یابیم که به رغم جسارت و حماقت خسرو پرویز در برابر دعوت رسول اکرم (ص)، و با وجود از بین رفتن استقلال ملی ایران در پی حملات اعراب مسلمان و اعمال تبعیضهای متعصبانه خلاف تعالیم اسلامی، ایرانیان چهره درخشانی از خود در تاریخ اسلام به نمایش گزارده اند.

با پذیرش "اسلام" به عنوان مذهب راستین، در میان همه اقوام و ملل مغلوب شده توسط فاتحان عرب، ایرانیان تنها ملتی بودند که با حفظ فرهنگ و هویت خود و پیرایش آن از شرک، به بسط و گسترش اسلام در ابعاد مختلف پرداختند. بطوری که به اعتراف دوست و دشمن خدمات آنان به اسلام و مسلمانان بیش از هر ملت دیگر تحت نفوذ اسلام است*. حال اینکه بیشتر اعراب مدعی اسلام، با دور شدن از تعالیم الهی و روآوری به دنیا و مادیات و باداشتن ادعای رهبری مسلمانان، ضربات جبران ناپذیری بر پیکره امت اسلام وارد ساختند که نتایج تلخ آن تا امروز گریبانگیر مسلمانان جهان است.

خدای را هزاران بار شکر گزاریم که به ما این توفیق را عطا فرمود در این دوران شاهد آن باشیم که ایران اسلامی به رهبری بی مانند ذریه پاک رسول الله (ص)، حضرت امام خمینی سلام الله علیه در جهان فاسد و سراسر مادی امروز، که بی دینی و دین ستیزی تا به این حد در تاریخ سابقه نداشته است، منادی هدایت و حکومت مذهب و اسلام گردید و جهان اسلام را چنان متحول کرد که برای نخستین بار پس از قرنهای بسیاری از ممالک مسلمان نشین برای برپایی حکومت اسلامی بپا خاسته اند.

به جرأت می توان گفت انقلاب بی نظیر امت اسلامی ما، بزرگترین خدمت ایرانیان مسلمان در طول تاریخ اسلام، و برتر از تمامی خدمات چهارده قرن گذشته آنان است. خداوند ما را در پاسداری از آرمانهای رهبر کبیر انقلاب و دستاوردهای آن، و رویارویی با آفات و دشمنانش موفق و مؤید دارد.

آمین

* به منظور اطلاع بیشتر از خدمات ایرانیان به اسلام و مسلمانان رجوع کنید به کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران نوشته استاد شهید مطهری، و تاریخ تمدن اسلام تألیف جرجی زیدان.

پاورقی :

- ۱- دائرةالمعارف بزرگ اسلام، جلد دوم زیر عنوان "ابناء"
- ۲- نک: تاریخ طبری، ۲/۲۹۶
- ۳- تاریخ طبری، ۲/۴۶۴
- ۴- نک: تاریخ طبری، ۲/۴۶۵
- ۵- نک: تاریخ طبری، جلد دوم از صفحه ۴۶۵ تا ۴۷۳
- ۶- نک: تاریخ طبری، جلد دوم از صفحه ۵۳۵ تا ۵۴۱
- ۷- خدمات متقابل اسلام و ایران، ۱/۹۴
- ۸- طبقات ابن سعد، ۵/۵۳۳
- ۹- کامل ابن اثیر، ۳/۲۴۶ و اسدالغابه، ۴/۳۷۱
- ۱۰- تاریخ طبری، ۲/۶۱۷
- ۱۱- تاریخ طبری، ۳/۳۰۳
- ۱۲- تاریخ طبری، ۳/۴۴۵
- ۱۳- تاریخ طبری، ۳/۴۶۲
- ۱۴- طبقات ابن سعد، ۵/۵۳۴
- ۱۵- فتوح البلدان، ۳۹۴
- ۱۶- فتوح البلدان، ۳۹۳
- ۱۷- فتوح البلدان، ۳۹۴
- ۱۸- اخبار الطوال، ۳۳۳
- ۱۹- ابو عبید قاسم بن سلام، ادیب و لغوی و مفسر احادیث غریب در سال ۱۵۰ در هرات متولد شد و به سال ۲۲۴ در مکه درگذشت.
- ۲۰- آقای آذرنوش در پاورقی صفحه ۴۱ ترجمه فتوح البلدان - قسمت ایران - می نویسد: "حمراء در اینجا به معنی سرخ نیست، تازیان این کلمه را در مقابل "اسود" استعمال می کردند: سیاه بوستان و سفید بوستان. به این ترتیب خود نیز "احمر" بوده اند. ولی این کلمه به معنی مطلق بیگانه نیز استعمال می شود. "در تأیید این نظر، می توان به حدیثی از پیغمبر اکرم (ص) در تجلیل از سلمان فارسی و عکس العمل در برابر سخن متعصبانه عمر بن خطاب اشاره کرد، که در آن "احمر" در مقابل "اسود" ذکر شده است.



- ۲۱- دائرة المعارف فارسی (مصاحب)، زیر عنوان "ارتشاران"
- ۲۲- فتوح البلدان - ترجمه بخش ایران - صفحه ۱۲۷
- ۲۳- "شیره اسواری" از سران اسواران است وی "مرجانه" مادر عبیدالله زیاد را به زنی گرفت و برای او قصری با درهای متعدد در بصره بنا کرد. آن کاخ سپس به قصر "هزار در" مشهور شد. همچنین گفته‌اند که شیره در آن قصر، هزار در نهاده بود. (ترجمه فتوح البلدان، ۱۱۵)
- ۲۴- فتوح البلدان، ۳۶۶ و تاریخ طبری، ۱۸۵/۳
- ۲۵- تاریخ ایران بعد از اسلام، ۳۷۷ پیرامون "موالات" و شقوق دیگر "موالی" به منبع مذکور مراجعه شود.
- ۲۶- تشیع در مسیر تاریخ، ۱۴۰
- ۲۷- مسجد "الحمراء" ایرانیان کوفه به مسجد "یونس بن متی" نیز معروف بود. در اخبار آمده است که امیرالمؤمنین علی (ع) در آن نماز گزارد و آن را یکی از چهار بقاع مقدس در کوفه به شمار آورد و فرمود: "مسجد حمراء" در جای بستانی است که برادرم یونس بن متی در آنجاست. ("العتبات المقدسه، ۲۳۳)
- ۲۸- العتبات المقدسه فی الکوفه، ۲۳۲
- ۲۹- تاریخ ایران بعد از اسلام، ۳۷۹
- ۳۰- بحارالانوار، ۳۵۸/۳۲
- ۳۱- تاریخ مردم ایران، ۳۴/۲
- ۳۲- تاریخ تمدن اسلام، ۶۸۹/۴
- ۳۳- فتوح البلدان، ۳۱۱
- ۳۴- تاریخ یعقوبی، ۱۳۰/۲
- ۳۵- عبادبن عبدالله اسدی، با اینکه ثقفی که خود شیعی اثنی عشری است و از عباد روایت کرده است، نام "عباد" در رجال شیخ طوسی نیست. محقق شوشتری بطور اجمال در مورد او آورده است، ابن جوزی ناصبی او را به خاطر اینکه حدیث "انا اخو رسول الله" را نقل کرده، تضعیف کرده است، ولی سیوطی از ابن حبان نقل کرده که او را از نقات شمرده است. (قاموس الرجال، ۲۱۶/۵)
- ۳۶ و ۳۷- الغارات، ۴۹۸
- ۳۸- فتوح البلدان، ۳۹۴
- ۳۹- تاریخ طبری، ترجمه فارسی، ۳۳۳۰/۸

- ۴۰- اخبار الطوال ، ۳۴۴
- ۴۱- اخبار الطوال ۳۳۹
- ۴۲- سوره ۷۲ ، آیات ۱ و ۲
- ۴۳- تاریخ یعقوبی ، ۱۶۰/۲
- ۴۴ و ۴۵ - نک: اخبار الطوال ، مبحث قیام مختار
- ۴۶- نک: تاریخ یعقوبی ، ۲۰/۳ و تاریخ طبری ، ۱۸۸/۵ و مروج الذهب ، ۱۴۱/۳
- ۴۷- فتوح البلدان ، ۳۶۸ پیرامون نقش موالی در قیامهای مختلف عالم اسلام، نگاه کنید به کتاب "تاریخ ایران بعد از اسلام" بخش موالی و نهضتها تألیف عبدالحسین زرین کوب.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع و ماخذ

- ۱- اخبار الطوال، دینوری، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، نشرنی، ۱۳۶۴
- ۲- اسد الغابه فی معرفة الصحابه، ابن اثیر جزری، مکتبه الاسلامیه، تهران، بدون تاریخ چاپ
- ۳- بحار الانوار، علامه مجلسی، چاپ دوم، مؤسسه الوفاء بیروت، ۱۴۰۳
- ۴- تاریخ ایران بعد از اسلام، عبدالحسین زرکوب، چاپ پنجم، انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۸
- ۵- تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ترجمه علی جواهر کلام، چاپ ششم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹
- ۶- تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، چاپ چهارم، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت لبنان، ۱۴۰۳ ق.
- ۷- تاریخ مردم ایران جلد دوم، عبدالحسین زرین کوب، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷
- ۸- تشیع در مسیر تاریخ، سیدحسین محمدجعفری، ترجمه سیدمحمد تقی آیت‌اللهی، چاپ پنجم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸
- ۹- خدمات متقابل اسلام و ایران، استاد شهید مطهری، انتشارات صدرا، چاپ دوازدهم، ۱۳۶۲
- ۱۰- دائرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ دوم، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۰
- ۱۱- دائرة المعارف فارسی، زیر نظر غلامحسین مصاحب
- ۱۲- رجال شیخ طوسی، محمدبن الحسن الطوسی، منشورات المکتبه و المطبعه الحیدریه فی النجف، ۱۳۸۱ ق
- ۱۳- الطبقات الکبری، محمدبن سعد، دار صادر بیروت، بدون ذکر تاریخ چاپ
- ۱۴- العتبات المقدسه فی الکوفه، محمد سعید الطریحی، چاپ دوم، دارالکتبی، بیروت، ۱۴۰۶ ق
- ۱۵- الغارات، ابراهیم بن محمد الکوفی، چاپ دوم، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵
- ۱۶- فتوح البلدان، بلاذری، مؤسسه المعارف للطباعة و النشر، بیروت، لبنان، ۱۴۰۷ ق
- ۱۷- فتوح البلدان، بلاذری، ترجمه قسمت مربوط به ایران، آذر تاش آذرنوش، چاپ دوم، انتشارات سروش، ۱۳۶۴
- ۱۸- قاموس الرجال، حاج شیخ محمد تقی شوشتری، مرکز نشر کتاب، تهران، ۱۳۷۹ ق
- ۱۹- الکامل، ابن اثیر جزری، دارالکتاب العربی، بیروت لبنان، بدون تاریخ چاپ



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی